

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال هجدهم، شماره هفتاد و دوم

زمستان ۱۳۹۶

تحلیل انتقادی روایت‌های سقوط بغداد به دست مغولان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۴

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۳/۲

^۱ حسینعلی بیات

^۲ جمیله یوسفی

سقوط بغداد به دست هلاکوخان مغول (م ۶۲۳ق) در سال ۶۵۶ق، رویداد بسیار مهمی است که به خلافت عباسیان پایان داد و تحولات مذهبی، سیاسی و فرهنگی چشمگیری را به دنبال داشت. این مقاله، با بهره‌گیری از تکنیک‌های تحلیل روایت، به تحلیل انتقادی هفت روایت منتخب درباره سقوط بغداد پرداخته است؛ تا ضمن گزارشی از نقش راوی و چگونگی کانون‌سازی و توالی و گسست روایت‌ها، بکوشد از طریق ارائه روایت نزدیک به واقع نشان دهد که روایت‌ها چگونه و تا چه اندازه در طول زمان تحول یافته‌اند. روایت‌های مورد بررسی در این پژوهش، در سه گونه: روایت پیروزنکارانه، انحطاط‌نگارانه و داستان‌واره دسته‌بندی شده‌اند. این پژوهش، نشان می‌دهد که عواملی چون نزدیکی به مرکز قدرت و مذهب راوی و نیز نگاه سرگرم‌کنندگی و یا عبرت‌گیری او به رویداد، در شکل‌گیری هرکدام از روایت‌ها نقش داشته است.

کلیدواژگان: روایت تاریخی، تحلیل انتقادی روایت، فتح بغداد، مغولان، عباسیان.

۱. استادیار گروه ادبیات دانشگاه آیت‌الله بروجردی: Bayat_149@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه الزهراء (ع): yousefi109050@gmail.com

مقدمه

واقعه فتح بغداد و کشته شدن مستعصم (م ۶۵۶ق)، آخرین خلیفه عباسی، حلقه‌ای از سلسله حوادث ویرانگری است که به سال ۱۶ق با حمله چنگیزخان (م ۱۲۲۷م) به ایران آغاز شد و تا چند دهه، در غرب و شامات ادامه یافت. مورخان در مواجهه با این واقعه، از جنبه‌های مختلف به آن نگریسته‌اند. راویان نزدیک به دربار ایلخانان مغول (۶۵۴-۷۵۰ق)، روایت پیروزنگارانه و فاتحانه نوشته‌اند و با دادن هویت ایرانی به خان مغول در تضاد با خلیفه، او را برکشیده‌اند. نگاه مذهبی پاره‌ای مورخان، وزیر را در کانون اصلی روایت‌ها و در تضاد با خلیفه قرار می‌دهد و از زاویه محدود اختلافات درون حکومتی و تضاد ایدئولوژی، به واقعه می‌نگرد. نگاه این گروه راویان، انحطاط‌نگارانه است. با فاصله گرفتن راویان از زمان واقعه و فروکش احساسات و کم‌رنگ شدن اغراض، روایت‌های داستان‌واره با افزودن حکایت‌ها و داستان‌های جنبی شکل می‌گیرد که در آن، جنبه عبرت‌پذیری و سرگرم‌کنندگی روایات اهمیت می‌یابد.

در این پژوهش، هفت روایت تحلیل شده است. این روایت‌ها را می‌توان با توجه به رویکرد و هدف نویسنده به سه دسته: پیروزنگارانه، انحطاط‌نگارانه و داستان‌وار دسته‌بندی کرد.

اول، روایت‌های پیروزنگارانه که ذیل *جهانگشای جوینی* (۶۵۸ق) و *جامع التواریخ* رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۷۱۰ق) است. این دو روایت، هم از نظر رویکرد و هم ساختار و توالی حکایت‌ها، مشابهت‌های فراوان دارند و روایت *جامع التواریخ*، متأثر از جهانگشاست.

دوم، روایت انحطاط‌نگارانه که مغلوب ایدئولوژی محور است و با *طبقات ناصری* تألیف ۶۵۷ق آغاز می‌شود و در روایت *تاریخ خلفا* (۹۰۰ق) و *شذرات الذهب* (۱۰۸۹ق) ادامه می‌یابد. گسست و برهم خوردن توالی روایت‌ها، از ویژگی این روایت‌هاست. با تکیه بر عناصر نقد زبانی، چگونگی برجسته‌سازی و کانون‌سازی را در این روایت نشان داده‌ایم. در

این دسته از روایت‌ها، روایت طبقات متقدم است و دو روایت دیگر، متأخر و تحت تأثیر طبقات هستند. این روایت‌ها، از نظر شکلی با هم تفاوت دارند؛ اما از نظر محتوا و اقتباس گزاره‌ها، شباهت فراوانی بین آنها دیده می‌شود. در این روایت‌ها، تقابل و تضاد هویتی بین خلیفه و وزیر، پُررنگ است و عامل فاجعه بغداد، وزیر معرفی می‌شود.

سوم، روایت‌های داستان‌واره که در آنها، امر واقع تاریخی در درجه دوم اهمیت قرار دارد و آنچه برای راوی مهم است، چگونگی بیان و عرضه سخن است؛ یعنی نویسنده به جنبه‌های ادبی و اخلاقی روایت، همچون: داستان‌پردازی، عبرت‌پذیری و سرگرم‌کنندگی بیشتر اهمیت می‌دهد. مؤلفان این‌گونه روایت‌ها، به هویت عاملان واقعه بغداد، بی‌تفاوت و بی‌طرف نیستند. روایت تاریخ و صاف تألیف ۷۱۶ق و تاریخ الفخری تألیف ۷۰۰ق، در این گروه قرار می‌گیرد؛ با این تفاوت که از نظر زاویه دید و کانون‌سازی، تاریخ الفخری وزیر را در کانون مثبت خود قرار می‌دهد و به گونه‌ای، واکنشی است در مقابل روایت طبقات ناصری.

اما علاوه بر ۷ روایت اصیل که ما آن را در سه سنخ بررسی نموده‌ایم، ۳ روایت غیراصیل دیگر، به نوعی در ذیل این سه سنخ قرار می‌گیرد که هرکدام ترکیب یا بازآفرینی روایت‌های پیشین هستند و به علت تکرار، در این مقاله از ذکر آنها خودداری کرده‌ایم. تاریخ بناکتی اثر فخرالدین ابوسلیمان (م ۷۳۰ق) که از نظر سبک نوشتاری و لحن و بیان حماسی و اقتباس از اشعار شاهنامه، شباهت فراوان به روایت جامع التواریخ دارد^۱ و در سیر توالی حوادث، شبیه جهانگشای جوینی است، در گروه روایت‌های پیروزانگاران قرار می‌گیرد. در ادامه، روضة الصفا، (۹۱۱ق) جز روایت‌های داستان‌وار قرار می‌گیرد؛ ولی از آنجا که این اثر در فضای غیرایدئولوژیک نگاشته شده و مؤلف جزء سنّیان

۱. بناکتی، تاریخ بناکتی؛ روضة اولی الالباب فی معرفة التواریخ والانساب، ص ۴۱۶.

دوازده امامی به حساب می‌آید،^۱ نگاه متعادل‌تری به وزیر دارد.^۲ حبیب السیر (۹۴۱ق) نیز جزء روایت‌های داستان‌وار قرار می‌گیرد. این روایت، به‌ویژه در آغاز بخش‌ها، آراسته به آرایه‌های لفظی، چون: عبارت‌های مسجع، تشبیه و استعاره است^۳ و داده‌های تاریخی جدید در آن کمتر دیده می‌شود و نگاه مؤلف به وزیر، با تعصب بیشتری همراه است. تحلیل انتقادی روایت، مفهومی متفاوت از تحلیل گفتمان فوکو^۴ (۱۹۸۴م) است. تحلیل گفتمان فوکو که مدل مشهور آن در آرای فرکلان^۵ دیده می‌شود، اثر را در سه ساحت توصیف زبانی، تفسیر زمینه و تبیین مورد بررسی قرار می‌دهد و در آن، رابطه میان: زبان، قدرت و بافت اجتماعی و سیاسی موجود در اثر تحلیل می‌شود.^۶

تحلیل انتقادی روایت که از تکنیک‌های نقد ادبی و نقد داستان بهره می‌گیرد، می‌تواند در نقد روایت‌های تاریخی و یافتن روایت اصیل و غیراصیل و هویداساختن چهره پنهان راوی در ورای حجاب زبان به کار آید.

در میان پژوهشگران ایرانی، دکتر اسماعیل حسن‌زاده مقاله «تحلیل انتقادی روایت‌های یورش غزان به خراسان» را بر اساس همین نظریه نگاشته است.^۷

بر اساس کاوش مؤلف، هیچ‌گونه پژوهش نوینی در این موضوع نگاشته نشده است. بیشتر پژوهش‌ها، به همان راهی رفتند که نشان دهند ابن‌علقمی وزیر، در سقوط بغداد چه نقشی داشته است. دستاور چنین پژوهش‌هایی، چیزی فراتر از روایت‌های راویان سنتی

۱. جعفریان، منابع تاریخ اسلام، ص ۲۵۰.

۲. میرخواند، تاریخ روضة الصفا فی سیرة الانبیاء الملوک والخلفاء، ج ۳، ص ۲۳۶.

۳. خواند میر، حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، ج ۲، ص ۳۳۶.

4. Paul Michel Foucault.

5. Norman Fairclough.

۶. فرکلان، تحلیل انتقادی گفتمان، ص ۵۳ - ۱۱۰.

۷. ر.ک: حسن‌زاده، تحلیل انتقادی روایت‌های یورش غزان به خراسان، ص ۲۵ - ۵۱.

نیست. مؤلف کوشیده است روایت‌هایی را برگزیند که اولاً، منبع روایت دیگر راویان شده است و ثانیاً، از نظر مرام مذهبی، نهایت افتراق بین آنها موجود باشد تا نشان دهد چگونه مسائلی از قبیل: اختلاف مذهبی، تجربه شخصی مؤلف و یا دوری و نزدیکی زمانی و مکانی به واقعه، در روایت راویان تأثیرگذار بوده است.

مفهوم نظری

روایت، «توالی ادراک‌شده‌ای از وقایع است که به صورت غیراتفاقی با هم مرتبط هستند»^۱ و همچنین، آن را می‌توان «... توضیح تسلسل کنش‌های آدمی دانست...»^۲ فرضیه نسبیت فرهنگی تاریخ که عینی‌نگری مورخان سنتی را به چالش می‌کشد، بر این باور است که «هر موضوعی در عصر خود، خواسته یا ناخواسته، از چشم‌انداز ارزش‌های خود به جامعه می‌نگرد... در واقع، داده‌های یک حادثه، حتی اگر در همان لحظه، اتفاق افتادن آن ثبت و ضبط گردند، باز هم بازتاب آن به‌ناگزیر از غربال نگاه نویسنده و کاتب می‌گذرد.»^۳ در روایت، نوعاً درجه‌ای از جعل و تصنع دیده می‌شود که معمولاً در گفت‌وگوی خودجوش وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، روایت، ساخته‌وپرداخته است؛ به این معنا که توالی، تأکید و سرعت در آن، معمولاً طرح‌ریزی شده.»^۴

روایت، مرز مشترک میان تاریخ و داستان است. اگر داده‌های تاریخی صرفاً اطلاعات خام و انباشته گاهنامه‌ای و تقویمی باشد، آن‌گاه ما با تاریخ صرف مواجه هستیم؛ اما اگر این حوادث گام‌به‌گام با روایت پیش برود و نقل حوادث با تکیه بر روابط علت و معلول

۱. مایکل تولان، روایت‌شناسی؛ درآمدی زبان‌شناختی - انتقادی، ص ۱۶.

۲. رابرتز، روایت و تاریخ، ص ۱۷.

۳. همان، ص ۱۲.

۴. مایکل تولان، روایت‌شناسی؛ درآمدی زبان‌شناختی - انتقادی، ص ۱۲.

باشد، آن‌گاه تاریخ به ساحت روایت داستانی نزدیک شده است. اینکه سهم روایت در تاریخ چه میزان است، میان صاحب‌نظران روایت تاریخ، اختلاف نظر است.

گالی^۱ معتقد است: «روایت و تاریخ، دو پدیده جدانشدنی‌اند؛ به سخن دیگر، همان‌طور که در تعریف پیرنگ داستان آمده است، سیر منطقی حوادث یا همان وقایع، با توجه به روابط علت و معلولی، پیرنگ بخشی از روایت را می‌سازد. حال، اگر وقایع را در یک سیر منطقی توضیح دهیم، آن‌گاه خواسته یا ناخواسته، یک روایت داریم.»^۲

در نگاه دیگر، تاریخ و روایت، به یکدیگر بسیار نزدیک هستند؛ اما برخلاف نظر گالی... روایت، ذات تاریخ نیست؛ بلکه داده‌های تاریخی، مجموعه‌ای درهم‌وبرهم از وقایع‌اند و این راوی است که به آنان شکل داستانی می‌دهد... پل وین^۳ می‌گوید: وقایع، واقعاً اتفاق افتاده‌اند و این پیرنگ داستان است که به عنوان مسیری برای پیگیری توسط راوی مطرح می‌گردد و سپس، خواننده، با پی‌گیری این پیرنگ، فکر می‌کند آنچه را که اتفاق افتاده است، کشف کند.»^۴

داستان، یعنی هر روایتی که خصلت ساختگی و ابداعی آن، بر جنبه تاریخی و واقعی‌اش غلبه کند. جنبه «ساختگی و ابداعی»، خصلت مشترکی که در داستان، بیشینه آن پسندیده است و در روایت تاریخی، کمینه آن. همان‌گونه که وایت^۵ می‌گوید: «هیچ زنجیره مقدری از وقایع یادداشت‌شده تاریخی، نمی‌تواند به‌خودی‌خود به‌تنهایی داستانی را برسازد. حداکثر چیزی که این زنجیره می‌تواند به مورخ پیشنهاد کند، عناصر داستان است. اتفاقات به قیمت سرکوب یا جایگزینی تعداد مشخصی از آنها و برجسته‌کردن تعداد دیگر،

1. Gallie.

۲. رابرتز، *روایت و تاریخ*، ص ۱۹.

3. pual Veyne.

۴. همان، ص ۲۰.

5. White.

یا شخصیت پردازی، تکرار مضمون، گوناگونی لحن و زاویه دید، راهکارهای توصیفی جایگزین و خلاصه با همه تکنیک‌های رمان و نمایش‌نامه، به داستان تبدیل می‌شود.^۱ هایدن وایت،^۲ واژه «طرح‌اندازی» را به کار می‌برد. مورخ به سیر منطقی وقایع نمی‌پردازد و ناگزیر است بعضی از وقایع را که برای او چشم‌گیرتر است، برجسته کند و بعضی دیگر را ریزتر نماید. چنین عملی، بی‌شک، تاریخ را به حوزه داستان نزدیک می‌کند.^۳

تحلیل انتقادی روایت، در مرز میان نقد ادبی و تاریخ شناور است و این دو سبک را در هم آمیخته و با استفاده از ابزار نقد ادبی و نقد تاریخی، به سنجش روایت‌ها می‌پردازد و هدف آن، رسیدن به اصالت روایت‌ها، بازشناسی روایت اصیل از غیراصیل و نشان دادن میزان و چگونگی تغییر در روایت‌هاست.

۱. روایت‌های پیروزنگارانه

الف. روایت جهانگشا

در روایت جهانگشا (۶۵۸ق)، آنچه در نظر اول مخاطب را حیرت‌زده می‌کند، تقابلی است که نویسنده بین «خلیفه» و «پادشاه» ایجاد می‌کند. گویا این تقابل، نوعی تقابل هویت نژادی است. روایت جهانگشا، به هلاکوی مغول هویت ایرانی داده و او را با لفظ «پادشاه» می‌نامد. بیان خواجه به دلیل نزدیکی به صحنه واقعه، بیشتر روایت‌محور است و حوادث را طبق یک توالی منطقی و معقول بیان می‌کند. به همین سبب، سیر توالی وقایع را با ذکر جزئیات و بیان روزهای وقایع، بدون گسست ذکر می‌کند و روایت او، به گزارش نزدیک می‌شود. جهانگشا هیچ‌گاه به طور صریح و بارز، به تحلیل علل شکست خلیفه نپرداخته است.

۱. میرصادقی، عناصر داستان، ص ۲۱.

2. Hiden white.

۳. همان، ص ۲۲.

از میان چهار محور واقعه، دو محور کانون می‌شود؛ کانون اول، هلاکوخان است که از او با لفظ «پادشاه جهان ماده امن و امان»^۱ یاد می‌کند. روایت جهانگشا، «پادشاه‌محور» و «فاتحانه» است؛ یعنی روایت او، با خواست و حرکت هلاکو همسوست. پس، گزارش او قدم‌به‌قدم با سپاه خان مغول پیش می‌رود و از شهر بغداد و از اندرون قصر خلیفه، گزارشی نمی‌دهد.

خلیفه، محور محوشده جهانگشاست و نام او را بدون هیچ صفت شاخصی ذکر می‌کند: «ایلچی به خلیفه فرستاد... و خلیفه اندک تحفه فرستاد.»^۲ حتی مرگ او را بی‌هیچ برجستگی و با بی‌تفاوتی چنین گزارش می‌دهد: «کار او به آخر رسید.»^۳ دیگر محور محوشده، وزیر است. نامی از ابن‌علقمی (م ۶۵۶ق) وزیر به میان نمی‌آورد و تنها دو بار بدون صراحت، از کردار بازدارنده وزیر سخن می‌گوید که به خلیفه توصیه می‌کند: «مال‌های بسیار... ترتیب باید کرد و عذر خواست... و مردی چند سپاهی باید فرستاد.»^۴ از آنجا که مؤلف خود در جایگاه وزیر و مشاور هلاکوست و با وزیر اشتراک طبقاتی دارد، با توصیه‌ها و تدابیر وزیر که می‌خواهد با پذیرش ایلی، غائله را به فرجام برساند، هم‌رأی است.

محور چهارم که در روایت جهانگشا کانون می‌شود، اطرافیان خلیفه هستند که با اصرار بر خواسته‌های خود، تدابیر وزیر را بی‌اثر می‌گذارند. جهانگشا با برجسته‌کردن این محور که دواتدار (م ۶۵۶ق) و سلیمان‌شاه (م ۶۵۶ق) از فرماندهان نظامی در آن قرار دارند، جانب خلیفه و وزیر را در فاجعه بغداد بری می‌کند. وقتی به پیشنهاد وزیر، خلیفه قصد فرستادن مال به هلاکو دارد، ایشان می‌گوید: «چون مال بیرون برند، رسولان را بگیریم و

۱. جوینی، جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۲۸۰.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۹۱.

۴. همان، ص ۲۸۱.

مال به دست مردم خود فرستیم و کار خود سازیم.»^۱ این مخالفت مؤلف جهانگشا با امیران نظامی خلیفه، شگفت‌انگیز نیست؛ زیرا مؤلف خود در هیئت مشاوران هلاکو در تلاش است که با منطق اهل قلم و قبولاندن ایلی به خلیفه، هزینه‌های این فتح را به حداقل برساند؛ اما تلاش امیران نظامی که منطق شمشیر است، واقعه را به گونه متفاوت رقم می‌زند.

ب. روایت جامع التواریخ

از عنوان «قصه بغداد» که مؤلف برای روایت خود برمی‌گزیند، پیداست که در روایت جامع التواریخ تألیف (۷۱۰ق) غیر از وقایع و داده‌های صرف تاریخی، به جنبه‌های داستانی روایت توجه شده است. مؤلف از حوادث زمینه‌ای که شاید تصرف بغداد را آسان می‌کند، با عنوان «فتنه بغداد» نام می‌برد؛ مانند حادثه طبیعی سیل بغداد و اقدام دواتدار (م ۶۵۶ق) برای خلع خلیفه که با هوشیاری وزیر ناکام می‌ماند؛ اما از آنجا که مؤلف هیچ گزاره تحلیلی در پیوند میان این وقایع ارائه نمی‌دهد، این فرضیه در ذهن مخاطب پُررنگ‌تر می‌شود که این وقایع جانبی را مؤلف تحت تأثیر تاریخ‌نگاری عراقی، صرفاً جهت رونق سخن و زینت روایت خود و نزدیک کردن آن به ساختار قصه و داستان، افزوده است. اقتباس اشعار حماسی فراوان از شاهنامه فردوسی (۴۱۶ق) در ساختار روایت، از دیگر نشانه‌های گرایش روایت به متن روایی - ادبی است. در ابتدا چنین به نظر می‌رسد که مؤلف می‌خواهد که واقعه فتح بغداد را یک داستان حماسی، و هلاکو را قهرمان این حماسه نشان دهد؛ ولی وقتی می‌بینیم اشعار حماسی حتی از زبان گروه مغلوب (خلیفه) نیز بیان می‌شود، این فرضیه کم‌رنگ می‌شود. بیان سخنان حماسی از زبان گروه مغلوب، خلاف بلاغت سخن و عدول از رعایت اقتضای حال کلام است که به سخن آسیب می‌رساند.

۱. همان، ص ۲۸۳.

رگه‌هایی از هویت ملی که در روایت *جهانگشا* دیده می‌شود، در روایت *جامع التواریخ* پُررنگ‌تر دیده می‌شود؛ چنان‌که واژه «ایران» و «ایران‌زمین» را مکرر به‌کاربرده است. خلیفه گفت: «چون اشارت کنم پراکندگان جمع شوند، بیشتر کار ایران بسازم و روی به کشور توران‌زمین نهم.»^۱ و «مولانا خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ق) و صاحب سعید علاالدین عطاملک (م ۶۸۱ق)، با تمامت سلاطین و ملوک و کُتاب ایران‌زمین در بندگی بودند.»^۲ او نیز بسان *جهانگشا* هلاکو را «پادشاه» و «شهزاده» خطاب می‌کند.

در روایت *جامع التواریخ* جزئیاتی وجود دارد که در *جهانگشا* نیست. داستان مخالفت خلیفه با درخواست حسام‌الدین عکه (۵۵۵ق)، حاکم کرمانشاه، جهت حمایت از او و سد کردن راه مغولان، تقاضای فرماندهان خلیفه جهت کمک مالی سپاه و نیز امتناع خلیفه، گسست‌هایی است که بر بی‌تدبیری و خست خلیفه تأکید دارد و در واقع، در فهم بهتر روایت کمک می‌کند. علاوه بر این، اندک تفاوت‌هایی با روایت *جهانگشا* دارد. سیر توالی روایات در *جهانگشا*، منطقی‌تر بوده، اعداد و ارقام هم به دور از اغراق است.

زبان مؤلف، به‌ویژه در توصیف عظمت لشکریان، به زیور ادبی آراسته است و این آراستگی سخن، غرض اصلی مؤلف را می‌پوشاند. کانون‌شدگی هلاکو در *جامع التواریخ*، پُررنگ‌تر از *جهانگشا* است. مؤلف با آوردن اشعار حماسی و القاب و صفاتی چون «شهزاده»، او را در قامت یکی از شخصیت‌های حماسی ایران باستان برمی‌کشد.

چهره خلیفه بغداد نیز با وضوح بیشتری نمایان است. شخصیت او، بی‌اراده به تصویر کشیده شده است و این شخصیت‌سازی، از طریق حکایت‌ها و گفت‌وگو‌هایی که در *جهانگشا* وجود نداشت، صورت می‌گیرد؛ گاه مضطرب است و دست به دامن وزیر می‌شود

۱. همدانی، *جامع التواریخ*، ص ۹۹۹.

۲. همان، ص ۱۰۰۹.

که «دفع این خصم قاهر در چیست؟»^۱ و گاه متوهم و مغرور می‌گوید: «از قضای مستقبل مترس و افسانه مگو.»^۲ شخصیت او، از لابه‌لای سخنان اطرافیانش هویدا می‌شود. امرای لشکر می‌گویند: «آنچه در عهد پدرش بیندوختیم، در زمان او فروختیم. او دوست مسخرگان و مطربان و دشمن سپاهیان است.»^۳ سلیمان‌شاه (م ۶۵۶ق) - از فرماندهان بزرگ خلیفه - در درگاه هلاکو می‌گوید: «خلیفه، مستبد و بی‌سعادت است.»^۴ گرچه این بدگویی همراهان خلیفه، از او شخصیتی منفی نشان می‌دهد، اما زبان و بیان ادبی نویسنده ما را مطمئن نمی‌کند که این، چهره واقعی خلیفه است یا شخصیت‌سازی مؤلف.

چهره وزیر در این تاریخ، تشخص خاصی نمی‌یابد. او تنها در دو جا حضور دارد: اول آنجا که خلیفه را از فتنه دواتدار آگاه می‌کند و دیگر زمانی که مانع حمله عوام و رنود به فرستادگان خلیفه می‌شود. کانون‌شدگی اطرافیان خلیفه، کم‌رنگ‌تر از جهان‌نگشاست؛ زیرا با برجسته‌شدن شخصیت خلیفه، کانون‌شدگی به سوی او هدایت می‌شود. دواتدار، تنها فرد نظامی است که شخصیت او برجسته می‌شود. او به کمک رنود فتنه‌ای به پا می‌کند و مانع فرستادن اموال به اردوی هلاکو می‌شود و مدام علیه وزیر توطئه می‌نماید.

۲. روایت انحطاط نگارانه (مغلوب ایدئولوژی محور)

الف. روایت طبقات ناصری

طبقات ناصری (۶۵۷ق)، روایت را به گونه‌ای کاملاً متفاوت شروع می‌کند و از انگیزه فزاینده هلاکو (م ۶۶۳ق) برای فتح بغداد، و نامه‌ای که خان مغول قبل از حمله به قلاع اسماعیلیه (۴۸۳-۶۵۴ق) به خلیفه نوشته و از او طلب سپاه کرده بود و همچنین تبادل

۱. همان، ص ۱۰۰۰.

۲. همان، ص ۱۰۰۱.

۳. همان، ص ۱۰۰۲.

۴. همان، ص ۱۰۰۵.

پیک‌های متعدد بین طرفین، هیچ نامی به میان نمی‌آورد. ابتدا از حاکمان منطقه‌ای ایران که ایلی را پذیرفته‌اند، نام می‌برد و بلافاصله از بدرالدین لؤلؤ (۶۱۶-۶۵۷عق) - ملک شیعه‌مذهب موصل - که شحنگی «کفار مغول» را پذیرفته، سخن می‌گوید.^۱

با برجسته‌کردن صفت‌های ارزشی منفی که او در وزیر می‌بیند و بیان واقعه کرخ (۶۵۴عق) که در آن ابوبکر (م ۵۶عق)، فرزند بزرگ خلیفه شیعیان، محله کرخ را هتک و فتک نمود و وزیر شیعه‌مذهب از آن کینه به دل گرفت و در صدد انتقام برآمد، نشان می‌دهد^۲ که او، راوی حاکم فاتح نیست؛ بلکه گزارشگر ایدئولوژی مغلوبی است که به دنبال یافتن سبب فاجعه از اندرون بغداد است. به همین سبب، توالی وقایع را به گونه‌ای در پی هم می‌آورد و حوادث جزئی و حاشیه‌ای را برجسته می‌کند که به نتیجه معهود برسد.

او راوی ایدئولوژی شکست‌خورده است؛ اما نمی‌خواهد شکست را به راحتی بپذیرد. پس، حوادث را در درون پاره‌ای از وقایع دیگر می‌پیچد، تا از تلخی شکست در کام مخاطب اندکی فروکاهد. از مقاومت‌های مردم تکریت و از شجاعت‌های ابوبکر، پسر خلیفه، و سلیمان شاه ایوانی (م ۵۶عق) سخن می‌گوید که در هیچ منبع دیگری نیست؛ «لشکر کفار را منهزم گردانیده و کرت نخست کفار مغول را از حدود بغداد تا به اصفهان تعاقب نمودند.»^۳

گسست جدی در توالی وقایع طبقات، زمانی جدی می‌شود که مؤلف ارسال سفیر بین طرفین و تردد پیاپی پیک‌ها را که مذاکرات مقدماتی پیش از جنگ است، چنین تعبیر می‌کند که وزیر، مکرر به هلاکو نامه نوشت و استدعای حرکت به جانب بغداد کرد. تأکید

۱. جوزجانی، طبقات ناصری، ص ۱۹۱.

۲. همان، ص ۱۹۲.

۳. همان، ص ۱۹۲.

بر نامه‌های وزیر و بی‌خبری خلیفه و اطرافیان، سیر منطقی و عقلایی وقایع را بر هم می‌زند.

ذکر گام‌به‌گام وقایع و بیان علل آن که معنای ساده پیرنگ روایت است، در روایت طبقات دیده می‌شود. او سیر حرکت سپاه مغول از همدان به کرمانشاه و از آنجا به بغداد را که در روایت جهانگشا و جامع التواریخ، از سه جبهه و با ذکر دقیق جزئیات در روز حرکت، تعداد نفرات و نام فرماندهانشان بیان شده است، حذف نموده و روایت را به طور ناگهانی بیان می‌دارد؛ «ناگاه لشگر کفار مغول، به حوالی بغداد رسیدند.»^۱

بیان مؤلف که از روایت گام‌به‌گام حوادث فاصله می‌گیرد، برای اقناع مخاطب و توجیه شکست خلیفه در پاره‌ای موارد تقدیرگرایانه می‌شود. وقتی خلیفه از قصر خود به بیرون بغداد و سوی هلاکو در حرکت است، می‌گوید: «چون تقدیر آسمانی و قضای ربانی رسیده بود، به هیچ‌وجه منع آن... مفید نیامد. به عاقبت، قضا تازیانه قهر در عقب موکب خلافت می‌زد.»^۲

مؤلف در روایت خود، از روایات مشکوک و اخبار نامتقن بهره می‌گیرد. گزاره‌های توجیهی چون: «یک روایت آنست...»، «بعض می‌گویند...» و «والله اعلم باصحابها»^۳ نشان عدم اطمینان مؤلف به همخوانی مطالب با امر واقع است.

تقدس‌گرایی و اسطوره‌سازی، از دیگر ویژگی‌های این روایت است. مؤلف که نمی‌تواند فروپاشی خلافت باعظمت بغداد را - که به تبع آن، بسیاری از باورهای مذهبی نیز فرو می‌ریزد - بپذیرد. با باور جبرگرایانه، تعدادی از شخصیت‌ها را در هاله‌ای از تقدس قرار می‌دهد؛ از جمله، در کنار بیان حدیثی از نیای بزرگ عباسیان که سقوط خلافت را

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۹۶.

۳. همان، ص ۱۹۷.

پیش‌بینی کرده بود، داستانی را روایت می‌کند که دختر خلیفه که اسیر مغولان است، در شهر سمرقند بر سر مزار یکی از اجداد خود به دعا طلب مرگ می‌کند و همان لحظه، اجابت می‌شود. این مرگ خودخواسته که رنگ‌وبویی از جبر دارد، شخیصت‌ها را فراتر از زمان و تغییرات آن نقش می‌زند و مخاطب مفروض را همچنان باورمند نگاه می‌دارد.

کانون‌سازی در طبقات، بیش از آنکه از منظر زمانی و مکانی شکل گرفته باشد، از منظر «احساس» و «ایدئولوژی» است. دو کانون بر محور تقابل ایدئولوژی در این روایت دیده می‌شود؛ خلیفه و همه هم‌مسلمانان او در یک کانون، و وزیر و هم‌کیشان او در کانون دیگر قرار گرفته‌اند. کانون خلیفه بر محور «اسلام»، و کانون دیگر بر محور «کفر»، «الحاد» و «بد مذهبی» تعریف شده است. در این تقسیم‌بندی، هلاکوی کافر در کنار وزیر رافضی، در تضاد با خلیفه قرار می‌گیرند.

از میان همه شخصیت‌های مؤثر در روایت، کمترین گزاره‌های زبانی، درباره هلاکو و خلیفه است. این دو که طرفین دعوا و هر دو کنشگران و کنش‌پذیران واقعه هستند، کمترین نقش را در روایت بازی می‌کنند. حضور اندک هلاکو در روایت طبقات، نشانگر نگاه درونی مؤلف به واقعه فتح بغداد است. او برای سقوط بغداد، به دنبال عامل بیرونی نیست؛ بلکه می‌خواهد از درون شهر و اندرونی قصر، عاملان فاجعه را جست‌وجو کند.

خلیفه نیز به دلیل تقدیس و جایگاه معنوی، دور از دسترس مؤلف قرار دارد. اطرافیان خلیفه به عنوان کانون مثبت، در مقابل کانون منفی عمل می‌کنند. در میان اطرافیان خلیفه، چهره فرد جدیدی برجسته می‌شود و از حاشیه به متن می‌آید و او، «ابوبکر» پسر ارشد خلیفه است.

علت برجسته‌سازی مؤلف از شخصیت ابوبکر، آن است که او با پیش‌فرض یافتن علت درونی برای سقوط بغداد، به بیان روایت می‌پردازد و واقعه کرخ و قتل عام شیعیان بغداد (۶۵۴ق) توسط ابوبکر را عامل کینه و انتقام وزیر شیعی می‌داند. تصویر مؤلف از ابوبکر، یک شخصیت حماسی و مقدس است. او به اتفاق فرماندهان خلیفه، به سپاه مغول حمله

می کند و «لشکر کفار را منهزم گردانید.» وقتی وارد لشکرگاه هلاکو می شود، «جمله خلائق از کافر و مسلمان استقبال کردند و شرط خدمت بجای آوردند.»^۱ نزد هلاکو با شجاعت سخنان درشت بر زبان می آورد که «ما را گمان افتاد که ترا اصل، بزرگ است ... نه تو پادشاهی و نه مردی.»^۲

کانون دیگر این کتاب که شخصیت منفی نیز هست، وزیر ابن علقمی است. مؤلف بیشترین گزاره ها را درباره او آورده است. او از آغاز روایت تا پایان آن، حضور دارد. مؤلف اعمال عدیده ای را به وزیر نسبت می دهد؛ با هلاکو مخفیانه مکاتبه می کند و او را در حمله به بغداد تحریض می کند، لشکر خلیفه را به اطراف می پراکند، آب سد را به لشکرگاه خلیفه می گشاید، ابوبکر را با فریب نزد هلاکو می فرستد، مانع فرار تاکتیکی خلیفه به بصره می شود و در پایان، دو سرنوشت خفت بار برای او حدس می زند: «دوست داران خلیفه، وزیر ملعون و شحنه کفار را بگرفتند... قطعه قطعه کردند» و یا «هلاکو گفت: خدمت مرا هم نشایی فرمان داد تا او را به دوزخ رسانیدند.»^۳ اعمالی که مؤلف طبقات به وزیر نسبت می دهد، سرمنشأ تمامی مورخانی قرار گرفته که با وزیر اختلاف مذهبی داشته اند. بعضی از این گزاره ها، همچون گشودن آب سد به روی سپاه بغداد و تسلیم کردن خلیفه، فقط در روایت طبقات آمده است.

معمولاً شخصیت سازی، از اصطلاحات داستان نویسی است که در نقد روایت های تاریخی نیز از آن بهره می گیرند. شخصیت سازی در روایت های تاریخی، بیش از آنکه برآمده از روایت باشد، برآمده از نوع رویکرد مورخ به آن شخصیت است؛ یعنی مورخ به تناسب ذهنیت خود، شخصیت ها را به تصویر می کشد؛ هرچند شخصیت های تاریخی،

۱. همان، ص ۱۹۵.

۲. همان، ص ۱۹۷.

۳. همان، ص ۲۰۰.

هویت و موجودیت مستقل دارند و تصویر ارائه شده از آن توسط مورخ، بخشی مربوط به واقعیت است و بخش دیگر به ذهنیت مورخ بازمی‌گردد. دخل و تصرف نویسنده تاریخی در روایت، در حد شخصیت‌پردازی باقی می‌ماند. مورخ با تأکید و تکرار، به برجسته‌سازی عناصر شخصیت می‌پردازد.

مؤلف طبقات همان‌گونه که گروه خلیفه و فرزندانش را تقدیس می‌کند، از وزیر و هم‌مسلمان او تقدس‌زدایی می‌کند. او با بیان کلمات و جملات دعایی که بار عاطفی منفی دارد، دست به تقدس‌زدایی می‌زند. او ۵ بار صفت «ملعون»، ۴ بار «رافضی»، ۲ بار «بد مذهب» و ۱ بار واژه «مرتد» را در توصیف وزیر به کار می‌برد. هدف حمله نویسنده، مذهب وزیر است. در آغاز روایت، یک هم‌کیش او را که در فتح بغداد تأثیر چندانی ندارد و در حاشیه قرار دارد، به متن روایت می‌آورد و برجسته می‌کند: «ملک موصل که او را بدرالدین لؤلؤ گفتندی - لعنته الله شحنه - کفار مغول قبول کرده بود.»^۱ این ملک موصل که در اوّل روایت حضور دارد، در میانه و پایان نیز دیده می‌شود. آنجا که مغولان جسر عبور از دجله را از او می‌گیرند و زمانی که «مغولان از کشتن و زنده‌بودن خلیفه در هراس‌اند، به تدبیر ملک موصل در جامه خانه پیچیدند و لگد بر تن مبارک او زدند تا هلاک شد.»^۲

یکی از تکنیک‌های مؤلف برای برجسته کردن شخصیت منفی وزیر، «همنشینی» است. او با در کنار هم قراردادن وزیر با سپاهیان مغول، او را در کنار کفار و همسان با ایشان می‌داند. در ترکیب سپاه هلاکو، گوید: «از جمله خراسان و عراق، سوار و پیاده از کفار و مرتد و اسیر جمع کرد و به استدعای وزیر رافضی، علیه‌العنه، روی به بغداد نهاد.»^۳

۱. همان، ص ۱۹۱.

۲. همان، ص ۱۹۸.

۳. همان، ص ۱۹۳.

در جای دیگر، وقتی از مکاتبه پنهانی وزیر به هلاکو خبر می‌دهد، بلافاصله از نامه ترسایان بغداد مبنی بر وفاداری به خان مغول گزارش می‌دهد.^۱ این همنشینی وزیر با ترسایان، در ذهن مخاطب وزیر را مرتد و بیرون از دایره اسلام نشان می‌دهد. در پایان روایت هم آنجا که بقیة السیف هلاکو که از جمله دوست‌داران خلیفه هستند، به بغداد ویران بازمی‌گردند و «وزیر را قطعه‌قطعه کردند و هر آنچه از اتباع ملاحین به دست آمد و ترسایان بغداد جمله بگرفتند و به دوزخ فرستادند.»^۲

ب. روایت تاریخ خلفا

تاریخ خلفای سیوطی (۹۰۰ق)، با محوریت خلفای جهان اسلام تألیف شده است. به همین سبب، به طور طبیعی تاریخ او با محوریت مستقیم خلیفه شروع می‌شود. نگاه او به خلیفه، تا حدودی متعادل و به دور از تعصب است. مؤلف، خلیفه را در صفات اخلاقی و غریزی می‌ستاید؛ اما در کار ملک و سیاست، او را کامل نمی‌داند: «و کان کریماً حلیماً سلیم الباطن حسن الدیانة...» در ادامه، در مقایسه مستعصم (۶۴۰-۶۵۶ق) با خلیفه پیشین می‌گوید: «در هوشیاری و اراده و علو همت، نظیر نداشت...»^۳ سپس، ضعف و نقص را متوجه اطرافیان خلیفه می‌داند. دواتدار و شرابی را که توانایی اداره امور را نداشتند، با خفاجی، برادر خلیفه پیشین (مستنصر) (۶۴۰ق) مقایسه می‌کند و آنگاه به انتقاد از وزیر می‌پردازد. از تاریخ خلفا که با ساختار سالنامه‌ای نگاشته شده، انتظار نمی‌رود که ساختار روایی و توالی حوادث در آن رعایت شده باشد؛ اما با این همه، تأکیدها و برجسته‌گی‌های خاصی در این تاریخ دیده می‌شود که گویا برای اغراض خاص مؤلف طرح شده و با باورهای ایدئولوژی او مطابقت دارد.

۱. همان، ص ۱۹۴.

۲. همان، ص ۲۰۰.

۳. سیوطی، تاریخ الخلفا، ص ۴۶۴.

مؤلف، تأکید بر نقش وزیر در برانداختن خلافت عباسی را، به هدف او برای تأسیس حکومت علوی گره می‌زند و این سخن را بارها تکرار می‌کند؛ درحالی‌که این ادعا در هیچ‌کدام از روایت‌های پیشین نیامده است: «و حریص علی ازالة الدواة العباسية و نقلها الى العلوية.»^۱ مؤلف، از موقعیت‌های زمانی مقدس و واژگان تاریخی که بار عاطفی - مذهبی دارد، جهت پُررنگ کردن تقابل مذهبی میان دو کانون خلیفه و وزیر بهره می‌گیرد؛ درحالی‌که در راوی ناظر واقعه (خواجه نصیر) (م ۶۷۲ق)، زمان رسیدن هلاکو به دروازه بغداد را ۱۵ محرم، و ورود به این شهر را ۲۸ محرم ذکر می‌کند. مؤلف تاریخ خلفا بر روی واژه «عاشورا» تأکید می‌کند تا تداعی و تقابلی از عاشورای شیعیان نقش بزند که باور وزیر بر آن است و نیز در ذهن مخاطب، قتل عام بغداد را کیفری از عاشورای شیعیان جلوه دهد که به دست وزیر مکافات شده است؛ «مغولان با راهنمایی وزیر - لعنه الله - روز عاشورا وارد بغداد شدند...»^۲ با همنشینی واژه «وزیر» و «عاشورا»، این تداعی و تقابل بیشتر نمایان می‌شود. همچنین، غارت شهر بغداد را که در روایات دیگر روزهای اندک ذکر شده، با واژه معنادار و تأمل‌برانگیز «اربعین» ذکر می‌کند که علاوه بر داشتن بار تقدیس، خالی از اغراق نیست؛ «استمر القتال فیها نحو اربعین یوما.»^۳ این اغراق، در آمار کشته‌های بغداد نیز دیده می‌شود که در روایت مورخان پس از او نیز تأثیر گذاشته است؛ «تعداد کشتگان، به بیش از یک میلیون تن رسید.»^۴

چنان نگاه مؤلف معطوف به حوادث درون قصر و اختلافات ایدئولوژی و درون ساختار خلافت است که تقریباً هیچ نشانی از کنشگر اصلی روایت و محوری‌ترین کانون نیست؛ از

۱. همان، ص ۴۶۶.

۲. همان، ص ۴۷۱.

۳. همان، ص ۴۷۲.

۴. همان.

هلاکو به گونه‌ای کمرنگ سخن می‌گوید که گویا او نه پادشاه مغول، بلکه یک فرمانده گمنام لشکر تاتار است؛ «وصل التتار الی بغداد و هم مائتا الف و یقدمهم هلاکو»^۱

ج. روایت شذرات الذهب

مؤلف *شذرات*، روایت خود را مشابه *تاریخ خلفا* می‌داند و صفات نیک جبلی و ذاتی خلیفه را که بار اخلاقی دارد و هیچ‌کدام به سیاست و کار ملک مرتبط نیست، برمی‌شمارد؛ «کان حلیمًا کریمًا سلیم الباطن قلیل الرای حسن الدیانة...»^۲ سپس، علت مرگ خلیفه را وزیر می‌داند که قصد داشت حکومت علوی را جانشین خلیفه کند. مؤلف، پس از آنکه اتهاماتی چون: نامه‌نگاری‌های پی‌درپی وزیر به هلاکو، پیشنهاد ازدواج دختر هلاکو و پسر خلیفه را بیان می‌دارد، آمار گشتگان بغداد را با اغراق فراوان، ۱۸۰۰۰۰۰ تن بیان می‌کند؛ «فبلغوا ألف ثمانه ألف». پس از آن، از سه تن از شاعران عرب، اشعاری را نقل می‌کند که درون‌مایه آن، نکوهش وزیر، سوگ خلیفه و مردمان بغداد است.^۳

توصیف مقدماتی نویسنده در باب خلیفه قبل از ورود به روایت، سوگیری او را در ادامه روایت نشان می‌دهد. مؤلف، در ذکر صفات خلیفه سعی دارد سلسله راویان را ذکر نماید و سخن خود را مستند نشان دهد؛ اما در گزاره‌های تعیین‌کننده روایت «وإنه یقیم خلیفة علویا»^۴ سخن خود را به راوی ثقة مستند نمی‌کند. برای پیش‌رفتن روایت با خواسته‌های مؤلف، بخش‌های مهم مانند درخواست هلاکو از خلیفه برای اعزام نیرو، همه حذف شده است.

مؤلف، وزیر را در کانون منفی روایت قرار می‌دهد و تقریباً در بیشتر موارد، نام وزیر را با یک صفت و یا جمله دعایی منفی همراه می‌کند و با الفاظی چون: «قاتله الله»، «قبحه

۱. همان، ص ۴۷۱.

۲. حنبلی، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، ص ۴۶۷.

۳. همان، ص ۴۶۹.

۴. همان، ص ۴۶۸.

الله» و «لا رحمه الله»، از وزیر تقدس‌زدایی می‌کند و در پایان، او را در جایگاه غلامان هلاکو قرار می‌دهد؛ «صار معهم فی صورة بعض الغلمان و مات کمدا لارحمه الله علیه.»^۱ آنچه نگرش ایدئولوژی مؤلف را به واقعه میرهن می‌کند، ذکر و برجسته‌کردن نام حاکم موصل است که او نیز هم‌مذهب وزیر و در فتح بغداد مغولان را یاری می‌دهد؛ «فأخذ صاحب الموصل یهیی لتتار الأفاعات.»^۲ مؤلف برای برانگیختن حس عاطفی مخاطب،^۳ شعر از شاعران به عنوان توصیف همدلانه ذکر می‌کند که این اشعار، خالی از ذمّ وزیر و مدح خلافت نیست. این اشعار، نه جهت حکمت‌آموزی و عبرت‌گیری، بلکه به منظور جهت‌بخشی احساس و عاطفه مخاطب با هدف نویسنده ذکر شده است.

۳. روایت داستان‌وار

الف. روایت تاریخ و صاف

آنچه روایت تاریخ و صاف (۷۱۶ق) را نسبت به روایت‌های پیشین متفاوت می‌کند، بخش‌های افزوده‌شده بر ساختار روایت است. بخش‌هایی در آغاز، میانه و پایان روایت ذکر شده که غرض آن، نه روایت تاریخ، بلکه شامل اغراضی است که نویسنده آنها را مدّ نظر دارد. با فاصله‌گرفتن مورخ از زمان و مکان واقعه، او از یک گزارشگر، به راوی بدل می‌شود. گویا دیگر اصل روایت، اهمیت خود را از دست داده است و چگونه روایت کردن، مهم است. اغراضی چون: جذابیت متن، عبرت‌پذیری مؤلف و اهداف اخلاقی، از فواید این حکایت‌های افزوده‌شده است.

توصیفی از زیبایی‌های طبیعی، باغ‌ها و عمارت‌های بغداد، شرحی از مدارس و بقاع شهر و آماری از کثرت نفوس دانش‌پژوهان و دانشمندان، توصیفی از شوکت و عظمت خلیفه و ناز و نعمت او، تعداد خادمان او، بیان داستانی که چگونه در آستان بارگاه او سنگی

۱. همان، ص ۴۷۰.

۲. همان، ص ۴۶۸.

بسان حجرالاسود انداخته بودند که ملوک جهت تشریف باید بر آن سنگ بوسه می‌زدند، در ابتدای روایت آمده و اشعاری از وزیر در تألم او از واقعه کرخ^۱ که در میانه روایت دیده می‌شود و سپس، ذکر داستانی از حوض‌های پُر از سکه خلفای بغداد،^۲ نماز با گریه تضرع خلیفه در اردوی هلاکو، دستور خان مغول به زر خوردن خلیفه، بیان قصه ابن‌عمران بی‌مقدار که شحنة بغداد شد و داستان صفی‌الدین عبدالؤمن نوازنده که از بامداد تا شامگاه بر آستان هلاکو بربط نواخت و کس به او اعتنایی نکرد،^۳ همگی بخش‌های افزوده‌شده در روایت تاریخ و صاف است. این بخش‌های افزوده‌شده، نوعی امکانات زبانی است که جابه‌جایی زمانی را ممکن می‌سازد. جابه‌جایی زمانی، خاص انسان است و به توسط زبان صورت می‌گیرد و عبارت است از: «نوعی توانایی زبانی برای ارجاع به اشیا یا وقایع که از نظر زمانی و مکانی، از گوینده و مخاطب دور هستند.»^۴

نویسنده از این حکایت‌های الحاقی و داستان‌های درون روایت، به طور مستقیم و صریح‌تر تحلیلی ارائه نمی‌دهد؛ اما مخاطب به کنایه از توالی و هم‌نشینی این حکایات، به پندآموزی و عبرت‌گیری که هدف اخلاقی نویسنده است، می‌رسد. شاید داستان صفی‌الدین بربط‌نواز، کنایه خموشی و سکوت موسیقی زندگی در برابر ناقوس مرگ و جنگ باشد. حکایت ابن‌عمران بی‌مقدار «که خط و کتابتی بس ابتدایی داشت» و به شحنگی بغداد رسید، تمثیلی کنایه‌وار از بر صدر نشستن افراد فرومایه در انقلاب‌های زمانه است. در هر صورت، روایت تاریخ و صاف، نمونه بارز سبک تاریخ‌نگاری عراقی است که زیور کلام و گوهر معنا و اخلاق، بر ساختار و توالی روایت، ارجحیت دارد.

۱. و صاف الحضرة، تاریخ و صاف، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. همان، ص ۲۹ - ۳۳.

۴. مایکل تولان، روایت‌شناسی؛ درآمدی زبان‌شناختی - انتقادی، ص ۱۵.

در روایت تاریخ و صاف، از ۴ محور، تنها ۲ محور (خلیفه و وزیر) کانون می‌شود و از هلاکو و اطرافیان خلیفه، نشانی دیده نمی‌شود. با حذف دو محور اصلی، در سیر توالی روایت گسستی ایجاد می‌شود و سیر منطقی روایت بر هم می‌خورد. با کانون‌شدن خلیفه و وزیر، مورخ، واقعه بزرگ و «فرمانطقه‌ای» حمله هلاکو را به یک اختلاف محلی فرو می‌کاهد. با تأکیدی که نویسنده بر صفت‌های اخلاقی چون کینه و حيله در وزیر و ساده‌لوحی و بطالت در خلیفه می‌کند، نشان می‌دهد مؤلف علاوه بر اینکه علل واقعه بزرگ فتح بغداد را کوچک و شخصی می‌داند، همچنین، مخاطب را به پندآموزی و دوری از چنین رذایل اخلاقی دعوت می‌نماید.

این کانون‌شدگی خلیفه و وزیر و حذف دیگر محورها، روایت مؤلف را به نگاه کلیشه‌ای و تکراری اختلاف وزیر و خلیفه که غرض از آن، بیشتر جنبه سرگرمی و عبرت‌آموزی برای مخاطب دارد، شبیه می‌کند.

مؤلف، ابتدا خلیفه را به اوصافی چون ناز و نعمت و کثرت اموال و ذخایر توصیف می‌کند؛ اما بلافاصله از عیش و طرب او با مطربان خوش‌آواز و کنیزکان زیبارو و لَهو و لعب، سخن می‌گوید. او ساده‌لوحانه با تعجب می‌پرسد: سپاه مغول چگونه از کوه حمربین عبور خواهد کرد؟^۱ و پس از شکست، جبرباورانه در نماز، آیه تَوْتَى (تَوْتَى الْمُلْكَ مِنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ) را می‌خواند.^۲

در نگاه مؤلف، به وزیر نیز تعصب خاصی دیده نمی‌شود. ابتدا وزیر را به صفات نیکی می‌ستاید؛ «او فاضلی مبرز بود و کرمی جلی و وسعت نظری غریزی داشت.» با وجود تفاوت مذهبی که بین مؤلف و وزیر است - «که در تشیع، اعتقادی راسخ داشت»^۳ - او را

۱. و صاف الحضرة، تاریخ و صاف، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۳۰.

۳. همان، ص ۲۳.

به دلیل مذهب طرد نمی‌کند، نامه‌ای از وزیر می‌آورد و آن را نشان کمال فضل و بلاغت او می‌داند. با اینکه او از صفات جبلی و غریزی نیک وزیر سخن می‌گوید، اما نقش او را در فتح بغداد کم‌رنگ و انکار نمی‌کند و بر این باور است که «او در صدد حيله و فریب برآمد تا چگونه خلیفه و اتباع او را از دم تیغ گذرانند.»^۱ و از رسولان پی‌درپی وزیر نزد هلاکو و اظهار بندگی سخن می‌گوید، پیشنهاد اغواگرانه ازدواج دختر هلاکو و پسر خلیفه را برای فریب خلیفه مطرح می‌کند و پس از تسلیم کردن خلیفه به هلاکو به سبب خیانت به ولی‌امر خود، از جانب هلاکو طرد گردید و زبردست ابن‌عمران بی‌مقدار شد.^۲

ب. روایت الفخری

روایت الفخری، تألیف ۷۰۰ق، یک روایت واکنشی و دفاعی است. او با اطلاع از اتهاماتی که مورخان به وزیر نسبت می‌دهند، جهت دفاع از او و پیراستن دامن وی، به نگارش روایت خود اقدام کرده است. اینکه مؤلف قبل از ورود به روایت فتح بغداد، به مناسبتی و پس از اتمام روایت، بخش مفصلی در شرح و توصیف سیرت نیک وزیر می‌نگارد، نگاه مثبت مؤلف او را به وزیر نشان می‌دهد. هم‌نشینی حاکم شیعه‌مذهب موصل در کنار وزیر در این یادکردها، نشان می‌دهد که مؤلف آگاهانه و عمدتاً و در واکنش به روایت‌های دیگر، چنین تأکید و برجسته‌سازی می‌کند؛ «با هریک از دانشمندان که بر او وارد می‌شد، مانند خردمندی هوشیاری ورزیده به گفت‌وگو می‌نشست و نیز بدرالدین لؤلؤ، حاکم موصل، با آنکه امی بود و از خواندن بهره نداشت، بر مجالست با فضلا و بحث در اشعار و حکایات، معانی دلپسند استنباط می‌کرد.»^۳

۱. همان، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۳۲.

۳. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۲۰.

مؤلف، روایت خود را با توصیفی از احوال خلیفه پایان می‌برد و از او به عنوان «آخرین خلیفه خوش‌گذران» که پیوسته در لهو و لعب بود، نام می‌برد.^۱ سپس، اطرافیان خلیفه را نیز در این غفلت و ناآگاهی شریک می‌داند؛ اما وزیر را استثنا می‌کند^۲ و اعتدال و عدالتی که مؤلف در توصیف خلیفه به کار می‌برد، بی‌سابقه است. از سویی، او را در صفات شخصی می‌ستاید: «مردی خیرخواه، متدین، نرم‌خو، سبک‌روح، عقیف اللسان و...»^۳ همچنین، دو حکایت در میان روایت نقل می‌کند که اولی به مهربانی و دل‌رحمی خلیفه، و دیگری به اهتمام او در برآوردن حاجات مردم اشاره دارد و از سوی دیگر، او را در صفات حکمرانی ناتوان می‌داند: «ناتوان و بی‌اراده بود، همه در او طمع می‌کردند... در نفوس هیبتی نداشت و از حقایق بی‌خبر بود.»^۴ این نکوهش پس از مدح، خلیفه را در کانون منفی این روایت قرار می‌دهد. روایت الفخری، تنها روایتی است که در آن به هر ۴ محور واقعه اشاره شده است.

به هر ۳ فرزند خلیفه اشاره می‌کند و به کنایه می‌گوید: «بیشتر خلفا را عادت بر این بود که فرزندان و خویشان خود را همواره در حبس نگاه می‌داشتند و این سنت، تا آخر دوران مستنصر برقرار بود. چون مستعصم به خلافت رسید، سه فرزند خود را آزاد گذاشت و ایشان را زندانی نکرد.» بدین طریق، فتنه کرخ واقع شد.^۵ به دیگر اطرافیان خلیفه، به طور ضمنی اشاره‌ای دارد که: «همچنین، ندما و اطرافیانش همگی با وی پیوسته غرق در لذات و خوش‌گذرانی بودند و صلاح وی را در نظر نمی‌گرفتند؛ چنان که در امثال آمده

۱. همان، ص ۶۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۶۲.

۴. همان.

۵. همان، ص ۴۴۶.

است: احمق به فریاد گوش نمی‌دهد.^۱ وقتی وزیر خلیفه را پرهیز می‌دهد و می‌ترساند، می‌گویند: «وزیر بدان جهت امر را بزرگ جلوه می‌دهد که بازار خویش را گرم کند و به بهانه لشکرکشی، سیل اموال را به سوی خویش روان سازد.»^۲

هلاکوخان را نیز به هوشمندی و آمادگی می‌ستاید؛ «هرچه درباره سلطان هلاکو هوشمندی و آمادگی شنیده می‌شد، بر عکس آن، از ناحیه خلیفه اهمال و درماندگی به ظهور می‌پیوست و خلیفه و این دولت را - که خدایش توفیق نیکوکاری دهد و مرتبه‌اش را بلند گرداند - آن‌چنان که باید، نمی‌شناخت.»^۳

اما محوری‌ترین کانون روایت الفخری، وزیر است و تمام سعی او بر این است که جانب وزیر را از هر حیث بری بداند. بدین طریق، به روش‌های گوناگون او را برجسته می‌کند و صبغه تشیع او را با زیرکی و افتخار پُررنگ‌تر می‌کند. جز الفخری، کسی به لقب و کنیه وزیر اشاره نکرده است. «مؤیدالدین» لقب، و «ابوطالب» کنیه اوست. معانی لغوی و تاریخی این دو واژه که در آن مستتر است، برای مؤلف اهمیت دارد. بر مؤیدالدین تأکید می‌کند؛ زیرا او را یاریگر دین خدا می‌داند؛ نه نابودگر آن. بر «ابوطالب» اشاره می‌کند که ایمان او در صدر اسلام، محور بحث اختلاف است؛ «مؤیدالدین ابوطالب محمدبن‌العلقمی الوزیر، این بیتی بسیار نیکوست؛ زیرا شاعر، لقب و کنیه و اسم و اسم پدر و شغل ابن‌علقمی را در آن جمع کرده است.»^۴

دغدغه مؤلف در زدودن رنگ ایدئولوژی از واقعه بغداد، زمانی هویداتر می‌شود که او در چند موضع از روایت خود، وزیر و حاکم شیعه‌مذهب موصل را در کنار هم تکریم می‌کند. از ملک موصل که متهم به همکاری با مغولان است، این‌گونه دفاع می‌کند: «زمانی به

۱. همان، ص ۲۰.

۲. همان، ص ۴۴۸.

۳. همان.

۴. همان، ص ۴۵۲.

بدرالدین لؤلؤ، حاکم موصل نامه نوشته، از او گروهی مطرب و نوازنده خواست و این در همان وقت بود که فرستاده سلطان هلاکو نیز نزد بدرالدین لؤلؤ آمده، از وی درخواست منجینیق و آلات حصار می‌کرد.»

بدرالدین لؤلؤ گفت: «به خواسته‌های این دو نفر بنگرید و بر اسلام و مسلمانان گریه کنید.» مؤلف با این بیان، کمک حاکم موصل به مغولان را انکار نمی‌کند؛ اما می‌خواهد او را ناچار و ناگزیر نشان دهد. مؤلف قصد ایجاد تقابل و تضاد مذهبی بین خلیفه و وزیر را ندارد و از عملکرد کانون‌های مقابل، کنایه‌وار سخن می‌گوید و به‌نرمی می‌گذرد. در وجه تسمیه فرزند ارشد خلیفه به «ابوبکر» و نقش او در واقعه کرخ می‌گوید: «امیرکبیر ابوالعباس احمد که مردم او را ابو بکر می‌نامیدند... بلکه بدین سبب او را ابوبکر نام نهادند که چون محلّه کرخ غارت شد، آن را بدو نسبت داده، گفتند: احمد بدان امر اشارت کرده است... و این خود، اثری زشت بود.»^۱

مؤلف برای بی‌طرف نشان دادن خود، علاوه بر حکایت‌هایی که در مدح خلیفه ذکر کرده، چندین بار به اشعار شاعران عرب تمثیل جسته تا خود را در درد و غم مردم بغداد شریک کند و با ایشان همدلی نماید؛ هرچند با بی‌تفاوتی از کنار مرگ خلیفه عبور می‌کند: «او و دو فرزند بزرگ و میانه‌اش را به «یاسا» سپرد.»^۲ اما زیرکانه به کشتار وحشتناک مغولان اشاره می‌کند و از ذکر جزئیات خودداری می‌کند: «چندان زخمی و کشتار و تاراج کردند که مجمل آن داستان، بر گوش گران می‌آید؛ تا چه رسد به آنکه مشروحاً و به تفصیل نگاشته شود.»^۳

۱. همان، ص ۴۴۶.

۲. همان، ص ۴۵۰.

۳. همان.

نتیجه

از میان روایت‌های پیروان نگارانه، روایت *جهانگشا* که در آن، راوی، ناظر و گزارشگر واقعه است و وقایع با سیر و توالی منطقی پیش می‌رود، اصیل‌تر به نظر می‌رسد و تأثیر آن در روایت‌هایی چون *جامع التواریخ* و *تاریخ بناکتی* مشهود است. در میان روایت‌های انحطاط‌نگارانه، تقدم زمانی از آن روایت *طبقات ناصری* است و بسیاری از گزاره‌های او، به‌ویژه در باب نقش وزیر در سقوط بغداد، با اندکی تعدیل در روایت‌های *تاریخ خلفا* و *سندرات*، تکرار شده است. در روایت‌های داستان‌وار نیز *تاریخ و صاف*، روایتی پیشرو است. بیشتر فضاسازی‌های اول روایت و حکایت‌هایی که او برای نخستین بار در روایت خود آورده، در روایت‌هایی چون *روضه الصفا* و بعدها در *حیب السیر* و *تاریخ الفی* با تغییراتی تکرار شده است.

در روایت‌های پیروان نگارانه، توالی و سیر منطقی روایت، بیش از دیگر روایت‌ها رعایت شده است و تقریباً گسست چندانی، جز موارد اندک در روایت *جامع التواریخ*، دیده نمی‌شود. بیشترین گسست‌ها، در روایت‌های داستان‌وار و انحطاط‌نگارانه است که در اولی در جهت جنبه‌های اخلاقی و تفریحی، و در گروه دوم با هدف برجسته‌سازی و کانون‌سازی صورت می‌گیرد.

هر اندازه روایت‌ها از زمان فتح بغداد فاصله می‌گیرد و متأخرتر می‌شود، اغراق‌ها و امور شگفت‌انگیز در روایت‌ها بیشتر می‌شود؛ مثلاً در خصوص آمار کشتگان شهر بغداد، *تاریخ خلفا* «ألف ألف نسمة»، و *سندرات* با جهش خیره‌کننده «ألف ألف ثمانه ألف» را مطرح می‌کند.

پایگاه اجتماعی و طبقاتی راویان، در سوگیری آنها و جهت‌بخشیدن به روایت، عامل تعیین‌کننده است. راویان *جهانگشا* و *جامع التواریخ* که وزیر هستند، وزیر را در کانون مثبت قرار داده‌اند. راوی الفخری نیز توجه خاصی به مقام وزارت دارد و «از محسنات کتاب او،

آن است که پس از ذکر وقایع خلافت هر خلیفه یا پادشاهی، از وزرای آن هم نام می‌برد»^۱ و بیشترین ادله را جهت دفاع از وزیر بیان می‌دارد.

مهم‌تر از پایگاه اجتماعی و طبقاتی، گرایش‌ها و دلبستگی‌های مذهبی و عقیدتی نیز در سوگیری راویان نقش دارد؛ به گونه‌ای که راویان اهل سنت با گرایش‌های تندروانه حنفی و حنبلی، شخصیت سیاهی از وزیر ترسیم نموده‌اند و خلیفه را تقدیس کرده‌اند و راویان شیعی جانب وزیر را از هرگونه خیانت، بری دانسته‌اند.

حوادث و عوارض بیرونی که برای راوی رخ داده نیز در رویکرد مؤلف، مؤثر است. منهاج سراج، مؤلف طبقات که بیشترین ستیز و لعن و نفرین را متوجه مغولان می‌کند، خود «در سال ۶۲۲ق به فرمان پادشاه غور نزدیک ملک نیمروز به سفارت رفت... چندین بار اسیر مغولان شد و از چنگ ایشان گریخته است»^۲.

اگر تاریخ را به معنای شناخت وقایع مهم بدانیم، هر اندازه که وقایع تاریخی طیف عظیمی از تغییرات و گسست‌ها را شامل شوند، به همان اندازه مهم هستند. از آنجا که فتح بغداد، محور و قطب ایدئولوژی و سیاسی جهان اسلام را در فضای جغرافیایی وسیع دگرگون کرد، نیاز به دیدی کلان‌نگر و فرامنطقه‌ای دارد. هر مورخ، تحت تأثیر دلبستگی‌های شخصی و مؤلفه‌های فرهنگی، از زاویه دید خود به وقایع تاریخی می‌نگرد. هرچه دلبستگی مورخ به یکی از سطوح شش‌گانه: شخصی، محلی، منطقه‌ای، ملی، بین‌المللی و هستی‌شناسانه بیشتر باشد، از همان زاویه دید وقایع را بررسی می‌کند.

در میان روایت‌های مورخان اسلامی، روایتی که از هرگونه جانب‌داری ایدئولوژی و شخصی دور باشد و با نگاهی کلان و فرامنطقه‌ای به موضوع نگریسته باشد، کمتر دیده می‌شود؛ نگاهی که فتح بغداد را نه یک حادثه مجزا و گسسته، بلکه علل آن را از درون

۱. عزیزالله بیات، شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران از آغاز تا سلسله صفوی، ص ۱۰۰.

۲. همان، ص ۱۴۸.

بغداد و قصر خلیفه جست‌وجو کند و حلقه‌ای از وقایع زنجیره‌ای بداند که از ترکستان شروع شده و تا ماوراء النهر، ایران و شامات کشیده شده است.

طبقه اجتماعی و شغل	مذهب	کانون‌شدگی	گسست در روایت	نزدیکی	دوری	روایت‌ها
		شخصیت‌سازی		مکانی	زمانی	
وزیر	شیعه	هلاکو، مثبت وزیر، —	ندارد	نزدیک، بغداد	نزدیک/ هم‌زمان	جهانگشا
		خلیفه، منفی اطرافیان، —				
مورخ، وزیر	شیعه	هلاکو، مثبت وزیر، —	دارد	دور/ تبریز	۷۱۰ دور	جامع التواریخ
		خلیفه، منفی اطرافیان، —				
مورخ، قاضی	سنّی / حنفی	هلاکو، منفی وزیر، منفی	دارد	دور/ هند، غور	۶۵۷ نزدیک	طبقات ناصری
		خلیفه، مثبت اطرافیان، مثبت				
مورخ، ادیب	شیعه	هلاکو، مثبت وزیر، مثبت	دارد	دور/ موصل	۷۰۰ دور	الفخری
		خلیفه، متعادل اطرافیان، —				
مورخ، ادیب	شافعی / سنّی	هلاکو، — وزیر، متعادل	دارد	دور/ شیراز	۷۱۶ دور	تاریخ و صاف
		خلیفه، متعادل اطرافیان، —				
مورخ، فقیه	سنّی / شافعی	هلاکو، — وزیر، منفی	دارد	دور/ مصر	۹۰۰ دور	تاریخ خلفا
		خلیفه، مثبت اطرافیان، —				
مورخ، فقیه	حنبلّی / سنّی	هلاکو، منفی وزیر، منفی	دارد	دور/ دمشق	۱۰۸۹ دور	شذرات الذهب
		خلیفه، مثبت اطرافیان، —				

مطابق جدول فوق، مشخص می‌شود که: اولاً، دوری زمانی و مکانی مؤلفان به واقعه، یکی از عوامل مهمّ عدم مطابقت روایت با واقعیت است و ثانیاً، عوامل گوناگون، سبب گسست در بیشتر روایت‌ها شده است و بالأخره، مذهب و شغل مؤلف، در جانب‌داری او از یکی از کانون‌های روایت، دخیل است.

منابع

۱. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، *تاریخ فخری*، ترجمه: محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۲. ابی فلاح، عبدالحی حنبلی، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، بیروت: منشورات دار ابن کثیر، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م.
۳. بناکتی فخرالدین ابوسلیمان، داود بن ابی فضل، *تاریخ بناکتی: روضة اولی الالباب فی معرفه التواریخ والانساب*، به کوشش: دکتر جعفر شعاری، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
۴. بیات، عزیزالله، *شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران از آغاز تا سلسله صفوی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷.
۵. تولان، مایکل، *روایت‌شناسی؛ درآمدی بر زبان‌شناختی - انتقادی*، ترجمه: فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت، ۱۳۸۶.
۶. جعفریان، رسول، *منابع تاریخ اسلام*، قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۸۲.
۷. جوزجانی، قاضی منهاج‌الدین عثمان بن سراج‌الدین، *طبقات ناصری*، تصحیح: عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۸. جوینی، عطاملک، *ذیل کتاب جهانگشای جوینی*، ج ۳ (کیفیت واقعه فتح بغداد)، از نسخه خواجه نصیر طوسی، تصحیح: محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۵.
۹. خواندمیر، غیاث‌الدین بن هماد، *حیب السیر فی اخبار افراد البشر*، تهران: کتاب‌فروشی خیام، ۱۳۳۳.
۱۰. حسن‌زاده، اسماعیل، «تحلیل انتقادی روایت‌های یورش غزان به خراسان»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ، سال سوم، شماره دوازدهم، تابستان ۱۳۹۱.
۱۱. رابرتز، جفری، *روایت و تاریخ*، ترجمه: جلال فرزانه دهکردی، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۹.
۱۲. سیوطی، جلال‌الدین، *تاریخ الخلفاء*، شریف الرضی، ۱۴۱۱ ق / ۱۳۷۰ ش.

۱۳. فرکلاف، نورمن، تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه: فاطمه شایسته پیران و دیگران، تهران: مرکز نشر رسانه، ۱۳۷۹.
۱۴. میرخواند، محمد بن خاوندشاه بن محمود، تاریخ روضة الصفا فی سیرة الانبیاء الملوك والخلفاء، با مقدمه عباس پرویز، ۱۳۳۸.
۱۵. میرصادقی، جمال، عناصر داستان، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۰.
۱۶. وصاف الحضرة، فضل الله بن عبدالله شیرازی، تجزیة الامصار و ترجمیة الاعصار، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، بمبئی: ۱۲۶۹.
۱۷. همدانی، رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، به اهتمام: محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرس زنجانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۳۸.

